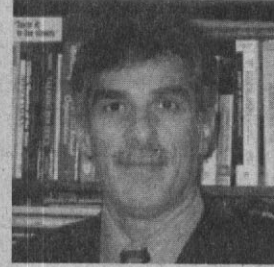


جامعه ایران و مقاومت مدنی

جامعه ایران از اواخر حکومت قاجار تاکنون به نوعی خودآگاهی سیاسی دست یافته و برای کسب حقوق مدنی و هویت فرهنگی خویش، به مقابله با ساختارها و نیروهای سیاسی ای برخاسته که با این حقوق را از او دریغ کرده‌اند و یا مانعی در راه کسب آن‌ها بوده‌اند. همان‌طور که محقق آمریکایی، جان فورن متذکر شده و دیگران نیز اشاره کرده‌اند، ایران از اواسط قرن نوزدهم تاکنون هر ده تا بیست سال یک بار جنبش‌ها و شورش‌های ضداستبدادی و استعماری گوناگونی را تجربه کرده است.^۱ ظهور این جنبش‌های سیاسی نه فقط ناشی از خودآگاهی جامعه در اثر گسترش تحصیل و آموزش و زندگی شهری و تحولات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و صنعتی بوده، بلکه از شکاف‌های گوناگونی که همواره در این جامعه وجود داشته، نشأت گرفته است. این شکاف‌ها احساس محرومیت را در قشرها و طبقات مختلف اقتصادی، سیاسی، قومی و جنسی افزایش داده و زمینه‌ای برای ظهور جنبش‌های اعتراضی و مقاومتی به وجود آوردند. در دوران مشروطیت جنبش مقاومت انقلابی‌ای شکل گرفت که سعی داشت اختیارات بی‌کران شاه را محدود کند، حکومتی نوین را سازمان دهد، برای کشور قانون اساسی تدوین کند، روابط دولت و ملت را قانونمند سازد و حقوق مدنی شهروندان را مشخص نماید. با به توپ بستن مجلس و سربرآوردن نیروی استبداد و استعمار، جنبش مشروطه رنگ باخت و انرژی مقاومت بر رفق و دفع استبداد و استعمار متمرکز شد، جنبشی که به سختی توانست در فضای استبدادی دوران پهلوی اول، خود را آشکار سازد و تا سال‌های پس از خروج رضاشاه از ایران هم فرصت ورود آشکار به حوزه مدنی را نیافت. پس از خروج رضاشاه، این جنبش به صحنه آشکار سیاست پا نهاد و در حوزه مدنی نیز گسترش یافت. در دهه بیست، جنبش مقاومت پیشرفت‌های شایانی در حوزه تشکیلات صنفی و اتحادیه‌ای داشت، به طوری که کارگران صنعتی، بویژه در صنایع نفتی، به نیروی مؤثر برای به عضویت درآمدن در حزب توده و فعالیت‌های سیاسی صنفی آن تبدیل شدند. در حوزه سیاست، جنبش به اوج کوشش‌های ضداستعماری رسید و انرژی آن بین نیروهای سیاسی دوران، بویژه حزب توده، جبهه ملی و تشکیلات وابسته به روحانیت تقسیم شد. رشد سیاسی مقاومت به پراکندگی نیروهای آن منجر شد، به همین دلیل در جنبش ملی کردن نفت، بخش‌های مختلف این جنبش گاه در کنار، گاه در مقابل و گاه دور از یکدیگر قرار گرفتند. با شکست جنبش ملی شدن نفت، جنبش آزادی خواهانه دوباره زیرزمینی شد و مقاومت خود را در مقابل استبداد، از طریق احزاب، مبارزات دانشجویی، اعتراضات کارگری و صنفی و مخالفت‌های پراکنده توسط روحانیت، معلمان و دیگر اقشار جامعه پی گرفت. پس از کودتای مرداد، جنبش ابتدا در موضع دفاعی قرار گرفته، سپس با افزایش سرکوب، زیرزمینی شد، اما در فرصت‌های مناسب سیاسی خودنمایی می‌کرد، بویژه از طریق فعالیت‌های دانشجویی. در خرداد، عناصر مذهبی درون جنبش به مخالفت با انقلاب سفید برخاستند و دوباره سرکوب شدند. با تبعید آیت‌الله خمینی به نجف، بخش مذهبی جنبش، فعالیت‌های ضداستبدادی خود را به رهبری او به صورت زیرزمینی دنبال می‌کرد. در دهه بعد، بیشترین انرژی جنبش مصروف فعالیت‌های فرهنگی و هنری شد، دانشگاه‌ها به بستری مناسب برای بروز اعتراض‌های سیاسی تبدیل شدند. در ابتدای دهه پنجاه، نیروی جوان جامعه، احتیاط سیاسی نسل قبلی را برناتافت و انرژی سیاسی خود را به سوی فعالیت‌های چریکی سوق داد و پرچمدار مبارزات سیاسی علیه استبداد پهلوی و استعمار آمریکا شد. به این ترتیب به مدت یک دهه، جریان‌های چریکی در سازمان‌های مختلف به مبارزه با استبداد و استعمار آمریکا پرداختند. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ جنبش به طور غیرمترقبه‌ای نیروهای خود را متمرکز کرد و سرنگونی استبداد پهلوی را به رهبری روحانیت در دستور کار خود قرار داد. با شکل‌گیری انقلاب و موفقیت آن، جنبش به اوج اعتلای سیاسی خود دست یافت.

پس از انقلاب، بخشی از نیروهای سیاسی درون آن به قدرت رسیدند و بخش‌های دیگر شکست خوردند. با شکست بخش‌هایی از نیروهای متشکله انقلاب، جنبش آزادی خواهانه‌ای که در طول قرن با استعمار و استبداد جنگیده بود، بخشی از نیروی خود را از دست داد و دوباره به سنگر مقاومت بازگشت، مقاومتی که نیازمند انعطاف و تطبیق با دگردیسی‌های سیاسی جامعه بود. مقاومت سیاسی در برابر انحصار قدرت در دهه شصت، نیروی این جنبش را تحلیل برد و آن را به پاره‌های پراکنده‌ای تبدیل کرد که هر یک به لایه‌ای از لایه‌های جامعه منتقل می‌شدند. این پاره‌ها تکه‌های هیزمی نیم‌سوخته بودند که زیر خاکستر ناکامی‌ها و خواست‌های سرکوب‌شده باقی ماندند و با کوچکترین امکان، جان گرفتند و آتش‌افروزی کردند. جنبش‌های پراکنده، حتی اگر زمینه اجتماعی گسترده‌ای داشته باشند، همان‌طور که جنبش آزادی خواه و دموکراسی طلب ایران داشته است، بسیار شکننده‌اند، زیرا از ستون‌های اجتماعی و اقتصادی پیوسته و نهادینه شده برخوردار نیستند. برای مثال، ناآرامی‌ها و شورش‌های شهری ۱۳۷۲ در شیراز، مشهد، اراک و مبارکه، ناآرامی‌های دانشجویی سال ۱۳۷۸ هیچ یک نتوانستند انباشت کافی از نیروی سیاسی در جامعه به وجود آورند، با وجود آن‌که هر یک از این ناآرامی‌ها و شورش‌ها، هزینه بسیار سنگینی را بر جامعه، دولت و نیروهای فعال سیاسی تحمیل کردند. بازده سیاسی این مقاومت‌ها در دو دهه گذشته بسیار اندک و اهدافشان بسیار موضعی بوده و تجارب حاصل از آن‌ها نیز انباشت کمی داشته، چرا که اغلب آن‌ها مقطعی و واکنشی بودند، نه جریان‌های سازمان یافته و بسیج شده از طرف نیروهای



مقاومت مدنی، نیروهای سیاسی و اصلاحات

علی اکبر مهدی*

نتیجه انتخابات آخر ریاست جمهوری ایران، همچون انتخابات ریاست جمهوری هفتم، غیرمنتظره بود و همه مفسران و محققان و حتی سیاستمداران را به شگفتی واداشت. آنچه این بار این شگفتی را دوچندان می‌کرد، بیرون آمدن دولتی اصولگرا و ارزشی از بطن دولتی اصلاح طلب و طرفدار جامعه مدنی بود. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، دولتی اصلاح طلب با شعار توسعه سیاسی و فرهنگی روی کار آمد که توسعه اقتصادی دولت پیش از خود را نفی نمی‌کرد، بلکه آن را ناموزون می‌یافت. طبقه سرمایه‌دار نوپای بعد از انقلاب، از شعارهای سیاسی و فرهنگی آقای خاتمی حمایت کرد و آن را تلاوم توسعه اقتصادی خود در "دوران سازندگی" یافت. اما در انتخابات اخیر، دولتی سربرآورده که هم توسعه اقتصادی "دولت سازندگی" را نامناسب می‌داند، هم توسعه سیاسی "دولت اصلاحات" را خطا می‌شمرد، و هم خواست‌هایی متفاوت با طبقه سرمایه‌دار جدید دارد. ظهور دولتی ارزشی از بطن دولتی که مدعی بود هشت سال در جهت گسترش جامعه مدنی کوشید نشان از چه دارد؟ شکست اصلاحات سیاسی؟ فرادستی سیاسی اصولگرایان برای سرمایه‌داری جدید طلائی‌دار چیست؟ چگونه "دولتی" از بطن دولتی جمهوری گستر و جمهوری خواه و پرچمدار "جبهه دوم خرداد" ظاهر می‌شود؟ چرخش نیروهای سیاسی و جذر و مد وقایع سیاسی در ایران بعد از انقلاب چگونه بود و چرا جریان‌های خود را "جنبش دوم خرداد" می‌خواند، به یکباره با "حماسه سوم تیر" محو شد؟ جامعه مدنی ایران در این چرخش چه جایگاهی داشت؟ در این میان مردم چه نقشی داشتند؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات، وقایع دو دهه گذشته از لحاظ نظری، بازمینی می‌شوند و سرانجام تفسیری تاریخ‌نگارانه ارائه خواهد شد.

سازمان یافته سیاسی. در اغلب این شورش‌ها و اعتراضات، نیروهای سیاسی پس از وقوع آن‌ها به انتشار اعلامیه و اطلاعیه پرداختند و نه قبل از آن. مضمون بسیاری از این اعلامیه‌ها و ادعاینامه‌ها نشان می‌دهد این نیروهای سیاسی بیشتر دنباله‌رو وقایع بوده‌اند تا کارگزاران و پیشتازانی که آن‌ها را شکل داده باشند. حتی در کلیت آماری و تکراری، مجموعه این شورش‌ها و اعتراضات هم قابلیت تبدیل شدن به یک سنت سیاسی را نداشته است. این ضعف ساختاری نیروهای سیاسی به دوران جمهوری اسلامی محدود نبوده و ساختارهای سیاسی پیش از آن را نیز شامل می‌شود. در جامعه‌ای که میراث خوار استبداد شرقی بوده و احزاب و کوشندگان سیاسی‌اش هیچ‌گاه فرصت نیافته‌اند که خود را به نیروی سیاسی مستقلی در برابر نهاد سلطنت تبدیل کنند، جنبش‌های آزادی‌خواهانه بیشتر از سوی روشنفکران و شخصیت‌های مستقلی مطرح می‌شدند که از نظر پایگاه سیاسی خارج از حوزه سیاست قرار داشتند. این "شخصیت‌ها" و "روشنفکران" توان زیادی برای نظریه‌آفرینی، ایده‌آل‌سازی و مطلوب کردن شعارهای آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی داشتند، اما متأسفانه از آن‌جا که همچون سیاستمداران حرفه‌ای از بطن کنش‌های سیاسی و طبقاتی، با پایگاه و نیروی پشتوانه، سربرنیابورند، اغلب دنباله‌رو وقایع شدند تا شکل‌دهنده به آن‌ها.

ساختار برآمده از انقلاب و دولتی که پس از آن تأسیس شد، زمینه رشد جنبش‌های مستقل و جامعه مدنی را تا حد زیادی محدود کرد. توانایی نیروهای سیاسی خارج از دولت در بسیج و پیشبرد اهدافشان بسیار محدود شد، اگرچه زمینه بهره‌برداری در جامعه هم به طور عینی و هم به طور ذهنی وجود داشت. مشکلات نیروهای سیاسی مستقل از دولت فقط مشکلات تشکیلاتی و یا آرمانی نبود. فضای بسته و تنگ سیاسی جامعه نه امکانی برای رشد نهادهای مستقل سیاسی باقی گذاشت و نه فرصتی برای هنجارآفرینی منظم. اغلب مطالبات و تضادها و بحران‌های

یکی از مشکلات اصلاح طلبان حکومتی ناهماهنگی و عدم تعمیق پایگاه و پشتوانه طبقاتی آن‌ها در جامعه و تبلور آن در سیاست است. انقلاب ۱۳۵۷ ایران حاصل نارضایتی و رویگردانی طبقه متوسط نو سنتی و نیز طبقه پایین جامعه ایران از سلطنت و وابستگی بیش از حد آن به آمریکا بود

از منظر رشد تحولات فکری جامعه ایران و تحولات فقهی، قوام و دوام تفکر نواندیشی دینی و گسترش آن، دوران ریاست جمهوری خاتمی، زمینه‌ساز تغییرات مهمی در تفکر فقهی، فلسفه اسلامی، برخورد با نوگرایی، تکثرگرایی و عقلانیت مدرن شده است

جنبش مقاومت مدنی جنبشی تاریخی است که از مشروطه تا امروز با نوسانات فراوان و به صورت مختلف، خود را نمایان کرده و با توجه به شرایط و اوضاع مشخص هر دوران، با آرمان‌ها و مبارزات مقطعی مختلف در آمیخته و رنگ و بوی آن‌ها را به خود گرفته و خواسته‌های تاریخی خود را به تن آن‌ها پوشانیده است

مقطعی منجر به آشکارشدن این اعتراضات فروخورده شد که همه در خلاء سازمانی و سیاسی به سرعت سرکوب شدند. به همین علت است که در دهه هفتاد با سرکوب در حوزه سیاسی، جنبش آزادی‌خواهانه مردم از حوزه مدنی سربرآورد و در دوم خرداد ۷۶ در کنار جریان سیاسی‌ای قرار گرفت که از درون نظام سربرآورده بود و از "اصلاحات" سخن می‌گفت. این اتفاق هم برای جنبش آزادی‌خواه که از این پس به دلیل صبغه تاریخی و ماهیت مقطعی‌اش با عنوان جنبش مقاومت مدنی از آن یاد می‌شود، هم برای جریان اصلاحات حکومتی امری مبارک بود. چنان که توضیح داده خواهد شد، رابطه این دو، رابطه‌ای همزیستانه بود، چرا که هر یک برای حضور و گسترش خواست‌های خود به دیگری نیاز داشت.

اصلاحات حکومتی و جنبش مقاومت مدنی پس از انقلاب

از نظر جامعه‌شناختی، حرکت دوم خرداد و تحولات پس از آن را می‌توان از دو لحاظ مورد بررسی قرار داد: یکی از نظر جنبش مقاومت مدنی که ریشه در انقلاب و مبارزات سیاسی جامعه قبل از انقلاب داشته است و دیگری از نظر جریان دوم خرداد و دولت اصلاحات. همان‌طور که اشاره شد، جنبش مقاومت مدنی جنبشی تاریخی است که از مشروطه تا امروز با نوسانات فراوان و به صورت مختلف، خود را نمایان کرده و با توجه به شرایط و اوضاع مشخص هر دوران، با آرمان‌ها و مبارزات مقطعی مختلف در آمیخته و رنگ و بوی آن‌ها را به خود گرفته و خواسته‌های تاریخی خود را به تن آن‌ها پوشانیده است. این جنبش ضداستبدادی و آزادی‌خواه گاه در کنار جمهوری خواهی، گاه در کنار ناسیونالیسم و گاه در کنار سوسیالیسم با استبداد و استعمار مقاومت کرده است. این جنبش که در دوران مصدق، به ملی شدن نفت و مبارزه با استبداد سلطنتی و در دوران پهلوی دوم، با فراز و نشیب بسیار به انقلاب انجامید، پس از انقلاب خود را زیر فشار جریان آرمان‌خواه دینی جدیدی یافت که تا امروز هم نتوانسته با آن به رابطه‌ای مسالمت‌آمیز دست یابد. ظهور یک حکومت آرمانی و سپس جنگ با عراق، این جنبش را در دهه اول انقلاب از نفس انداخت. جوان‌ترین و پرتحرک‌ترین ستون این جنبش، یعنی جنبش دانشجویی، با حکومت همسو شد و از توان جنبش کاست. با پایان جنگ، این جنبش به طور آرام و خزانده ابتدا خود را در روابط فردی، سپس در اعتصابات و اعتراضات جمعی در میان دانشجویان و کارگران و حاشیه‌نشینانی که هر از گاهی به مقاومت در برابر سیاست‌های حاکم برمی‌خواستند، نمایان کرد. پس از پایان جنگ، ایران وارد مرحله جدیدی شد که در آن نارضایتی‌های عمومی دوباره علنی شدند و به اشکال مختلف، مجال بروز یافتند. این نارضایتی‌ها در لایه‌های مقاله‌ها، روزنامه‌ها، کتاب‌ها، فیلم‌ها، تئاترها و مخالفت‌های علنی با برنامه‌های دولت در حوزه عمومی ظهور کردند. شدیدترین این اعتراضات در قزوین و اسلام‌شهر و چندین تظاهرات و شورش خشونت‌آمیز دیگر جلوه کرد. از آن‌جا که به هرگونه ابراز نارضایتی، بویژه به صورت جمعی، به سرعت پایان داده می‌شد، مردم خسته از جنگ که به دنبال دریچه‌ای برای بروز احساسات و خواست‌های خود بودند، تمایل چندانی به رویکردهای مخاطره‌آمیز نشان نمی‌دادند، مگر در شرایط غلیانی. انتخابات ریاست جمهوری در سال ۷۶ این فرصت کم‌مخاطره را برای مردم فراهم آورد.

کارگزاران جریان دوم خرداد، مبنای حرکت سیاسی خود را آگاهی از جنبش ضداستبدادی و آزادی‌خواهانه ایران و وسعت و عمق مطالبات سرکوب شده و پاسخ نایافته مردم قرار دادند. تا لحظه انتخابات کوشش‌های این جریان و نیروهای متشکله آن، در جهت کسب آراء و رسیدن به قدرت بود. سرانجام هم در این کارزار موفق شدند، چرا که توانستند به طور نسبی جنبش مقاومت مدنی را با خود همراه کنند و آرای آن را نیز به دست آورند. این عمل آن‌طور که گاهی مخالفان عرفی مطرح می‌کنند، صرفاً یک حرکت سیاسی فرصت‌طلبانه نبود. تلاقی تاریخی خواست‌های سیاسی و فرهنگی این جریان با خواست مردم کاملاً طبیعی بود و نیازی به توسل به نظریه توطئه و پنهان‌کاری نداشت. این وصلت کاملاً آگاهانه و مدت‌دار بود و مدت آن در خرداد ۸۴ به پایان رسید. آبشخور فکری اصلاح طلبان حکومتی، جنبش نوگرایی دینی بود که از ابتدای قرن شکل گرفته و در سال‌های قبل از انقلاب به

مدد کوشش‌های دکتر علی شریعتی به اوج خود رسیده بود. صعود این جریان فکری و همراهی آن با روحانیت در دوره انقلاب به ازدواجی انجامید که ابتدا به پیروزی مشترک آن‌ها بر نیروهای عرفی سیاسی و سپس ملی مذهبی‌ها و در نهایت به اختلاف در اداره کشور و تقسیم قدرت منجر شد. اختلافاتی که به دعوای مختلف و دادطلبی‌های فراوان کشیده شد و امروز پس از سال‌ها هم‌خانگی، شاهد جدایی مجدد این دو هستیم. اما سرنوشت نهایی این ازدواج تلخ در گرو تحولات سیاسی آینده است و در مقطع فعلی، قابل پیش‌بینی نیست.

بنابراین باید بین جریان اصلاح طلب حکومتی و جنبش مقاومت جامعه ایران که همچنان خود را در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی جوانان، دانشجویان، زنان، کارگران، معلمان و دیگر اقشار جامعه نمایان می‌کند، تمایز قائل شد. جنبش مقاومت مدنی ایران کوشش گسترده ولی غیرمهاجری برای دستیابی به حقوق شهروندی و کسب آزادی و دموکراسی است. این جنبش از نوع جنبش‌های نوینی است که نیروهای آن غیرمتمرکز و شناور، ولی مستمر و جهت‌دارند. جنبش مقاومت مدنی نه دارای ساختار منسجم و نه صاحب رهبری و سازمان متعینی است که بتواند نسبت به تعاملات سیاسی رویکردی استراتژیک اتخاذ کند. این جنبش مجموعه‌ای از فعالیت‌های نامنظم گروه‌ها و احزاب پراکنده و غیرمنسجمی است که در شرایط اختناق به سهولت تجزیه می‌شوند. واقعیتی که عملاً در دو دهه گذشته تجربه شده است.

جریان اصلاحات حکومتی در جمهوری اسلامی، کوشش جمعی بخش‌هایی از نیروهای پیروز انقلاب بود که خواستار آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در محدوده قانون اساسی جمهوری اسلامی بودند، آزادی‌هایی که به عقیده این گروه در قانون اساسی معطل مانده و به علل مختلف تحقق نیافته‌اند. هدف این جریان هم رفع محدودیت‌های مختلف مدنی و سیاسی به وجود آمده در دهه اول انقلاب و هم

حاکم جدید را مستحکم‌تر کرد و به افزایش تعداد محرومان اقتصادی انجامید. از نظر فرهنگی نیز "جمهوری دوم" به گشایش‌های محدود و متناوبی دامن زد که با مخالفت شدید اصولگرایان درون جناح محافظه‌کار در حاکمیت دینی مواجه شد و هر از گاهی به تظاهرات خیابانی، سوزاندن کتابفروشی‌ها، حمله به مجالس و محافل فرهنگی و حذف قانونی و امنیتی مخالفان انجامید.

از نظر سیاسی، دولت آقای هاشمی بیشتر متوجه روابط خارجی و تنش‌زدایی از سیاست‌های ایران در سطح بین‌المللی بود. از نظر داخلی، مشارکت سیاسی به گونه‌ای تعریف شد که بهره‌مندی از حقوق شهروندی در گرو میزان "وفاداری" و "سرپرده‌گی" یا حداقل "بی‌تفاوتی" سیاسی قرار می‌گرفت. دولت، کوشش معنی‌دار و گسترده‌ای برای گشایش عمومی حوزه سیاسی انجام نداد. مخالفان سیاسی، حتی خودی‌ها، یا از صحنه سیاست کنار گذاشته شدند یا در صورتی که از نظر امنیتی، تهدیدی محسوب می‌شدند با محدودیت‌ها و تنبیه‌های سیاسی مواجه شدند. فضای امنیتی حاکم، به حذف فیزیکی بعضی از مخالفان سیاسی در خارج از کشور انجامید. در داخل کشور نارضایتی‌های عمومی با پاسخ قاطع و سریع دولت روبرو بود و امکان گسترش آن‌ها به حوزه‌های دیگر مسدود می‌شد. نارضایتی‌های عمومی بیشتر به صورت فردی ابراز می‌شد و تجمع و تمرکز این مقاومت‌ها وجود نداشت. علی‌رغم نارضایتی‌های فراوان و انباشت خشم سیاسی ناشی از مبارزه قدرت پس از انقلاب، نیروهای سیاسی سازمان یافته و توانمندی برای مقابله با دولت و برنامه‌های آن وجود نداشتند. نیروهای سیاسی مقاوم در "جمهوری اول" از صحنه سیاست رانده شده بودند و اگر هنوز در جامعه حضور داشتند، حضورشان حاشیه‌ای و کم‌رنگ بود و فاقد توانایی تحریک بخشی به جامعه بود. اعتراضات عمومی و جمعی اغلب شکل شورش‌های موضعی و محلی به خود می‌گرفت و دولت در آرام کردن اوضاع، تسلط کامل داشت. حضور کم‌رنگ نیروهای سیاسی مخالف و سلطه دولت آرمانگرا، امکانی

برای سازماندهی و بسیج نارضایتی‌ها فراهم نمی‌آورد و این نیروها در هیچ یک از آشوب‌های شهری که در "دوران سازندگی" رخ داد، نقش بارزی نداشتند. جناح محافظه‌کار خود را چنان بر اوضاع مسلط می‌یافت که مصمم بود در هفتمین انتخابات ریاست جمهوری، دولت را از "کارگزاران سازندگی" و عوامل وابسته پاکسازی کند و ساختار سیاسی نظام را یک‌دست نماید.

نیروی سیاسی‌ای که در جمهوری اسلامی به نام جناح چپ شناخته می‌شود و در دوران حیات بنیانگذار انقلاب اسلامی از حمایت وی برخوردار بود، در انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی کنار گذاشته شد. بعضی از نیروهای این جناح خانه‌نشین شد، بعضی عطای سیاست را به لقایش بخشیده، با آن وداع کردند، و بعضی بویژه جوان‌ترهایشان به مراکز تحقیقاتی رفتند و راه بازنگری به وقایع دهه گذشته و اوضاع حاکم بر جامعه را پیش گرفتند. این جناح به دور از قدرت، در خلوت مطالعاتی خود و در تعامل با مردم، به عمق مطالبات و خواست‌های بی‌جواب مردم پی برد و در صدد بازنگری و بازسازی شرایط براساس دیدگاه‌های جدید خود برآمد. اما شرایط سیاسی مجال لازم برای بازگشت آن‌ها به صحنه سیاست را فراهم نمی‌کرد. این فرصت به ناگاه در مراحل پایانی دولت آقای رفسنجانی خردنمایی کرد.

انتخابات ریاست جمهوری هفتم، فرصتی فراهم آورد تا بار دیگر جناح چپ جمهوری اسلامی شانس خود را برای بازیابی موقعیت سیاسی از دست رفته بیازماید. گروه‌ها و افراد گوناگونی که از خویشاوندی پیشین خود با اصولگرایان و محافظه‌کاران ارزشی، ناراضی بودند گرد هم آمدند و جبهه جدیدی به نام "دوم خرداد" را به وجود آوردند. سید محمد خاتمی نامزدی ریاست جمهوری را پذیرفت و به عنوان نامزد این گروه معرفی شد. انتخابات برای مردم هم فرصتی فراهم کرد تا خواست‌ها و مطالبات خود را به گوش هیأت حاکمه برسانند و یک بار دیگر وزن سیاسی خود را پس از سال‌ها جنگ و اختناق بیازمایند. محافظه‌کاران چنان به حقانیت و اقتدار و پیروزی

حفظ مشروعبیت نظام و تداوم بخشیدن به آن براساس روابط نوین و منطبق با نوگرایی دینی بود. بنابراین، اصلاح طلبی حکومتی بخشی از جنبش وسیع‌تری بود که نیروهای سیاسی مختلف برای هدایت و رهبری آن به رقابت و تلاش مشغول بوده و هستند. در دهه گذشته، جنبش ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه، لباس مقاومت مدنی به تن کرد و در کنار بخشی از کارگزاران دولتی به نام اصلاح‌طلبان، پیاده طی طریق نمود. گاه فرد یا افرادی از اصلاح‌طلبان از مردم پیشی گرفتند و راهکارها و اندیشه‌های نوینی فرا روی مردم و همفکران خویش در دولت قرار دادند و گاه بخش‌هایی از مردم از اصلاح‌طلبان پیشی گرفتند و راهکارهای متفاوتی را مدنظر قرار دادند. میزان فاصله این دو جریان از هم ارتباط مستقیمی با پاسخگویی به نیازها و تمایلات و مطالبات هر یک از دیگری داشت. در نیمه اول این همراهی، یعنی سال‌های ۸۰-۱۳۷۶، شکاف کوچک و امید به پیروزی بسیار بود؛ اما در نیمه دوم، یعنی سال‌های ۸۴-۱۳۸۰، این شکاف هر روز عمیق‌تر شد.

فراز و فرود اصلاحات حکومتی

پس از فوت رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، دولت انقلابی جمهوری اسلامی وارد مرحله جدیدی شد که یکی از محققان سیاسی آن را "جمهوری دوم" نام گذارد. در جمهوری دوم، دولت از بوروکرات‌ها و تجاری‌تکلیف می‌شد که در کنار روحانیت مسئولیت‌سازندگی کشور را به دست گرفته بودند. اهداف دولت "سازندگی" عبارت بود از: خروج از اقتصاد جنگ، بازسازی کشور، بازگشت ایران به مناسبات و صحنه بین‌المللی از طریق تنش‌زدایی روابط دولت با کشورهای همسایه و نیز کشورهای غربی، خصوصی‌سازی اقتصاد و تغییر سیاست‌های دولت‌سالار دهه اول انقلاب و جذب سرمایه خارجی برای جان‌بخشی به اقتصاد ورشکسته و بیمار کشور. موفقیت دولت در دستیابی به این اهداف نامتوازن و تضادآفرین بود. اگرچه جمهوری دوم در گشایش امکانات اقتصادی کشور تاحدی موفق بود، لیکن برنامه‌های اقتصادی آن به شکاف طبقاتی بیشتر دامن زد، پایگاه اقتصادی طبقه

نامزد انتخاباتی خود، علی اکبر ناطق نوری، اطمینان داشتند که از هیچ گونه برنامه ریزی برای یکسره کردن اقتدار سیاسی خود و حذف کامل مخالفان سیاسی دریغ نکردند. آن‌ها در محاسبات خود دچار دو اشتباه شدند: اول این که درک درستی از ناراضیاتی عمومی مردم و هوشیاری سیاسی و اراده آن‌ها در تعیین سرنوشت خود نداشتند؛ دوم آن که، خاتمی را به اصطلاح غریبان "گوسفند قربانی" در انتخابات می‌دانستند که هیچ شانس در کسب رأی مردم نخواهد داشت. برخلاف محاسبات آن‌ها، خاتمی و همفکرانش از پیشرفته‌ترین ابزارهای انتخاباتی موجود در ایران سود جستند و با شعارهای نوینی وارد صحنه شدند که به جامعه ایران وعده آزادی‌های فردی و سیاسی، قانونمداری، ایجاد جامعه مدنی، رفاه اقتصادی و سربلندی ایران در دنیای خارج را می‌داد. رقابت انتخاباتی سال ۱۳۷۶ به صحنه جدیدی از رقابت سیاسی بین محافظه‌کاران و کسانی که خود را با عنوان "اصلاح طلب" معرفی می‌کردند، تبدیل شد. بخت با اصلاح‌طلبان بود، چرا که اکثریت رأی‌دهندگان از آقای خاتمی و شعارهای او استقبال کردند. در این مقابل "جبهه دوم خرداد" نشان داد که به عنوان یک نیروی سیاسی، در آن مقطع هم توان فکری و عملی بسیج مردم و هم درک درستی از معضلات و مطالبات جامعه داشت. موفقیت این جناح در تحرک بخشی به جنبش دانشجویی و به کارگیری جوانان و زنان در انتخابات و استفاده از شعارهای مدنی و آزادی گستر، همه را متعجب کرد: هم محافظه‌کاران، هم اصلاح‌طلبان، هم مردم ایران و هم مردم جهان! موفقیت خارق‌العاده و ناگهانی جبهه دوم خرداد که به ایجاد خشم و غضب و حس انتقام‌گیری محافظه‌کاران انجامید، اصلاح‌طلبان را نیز به خودشیفتگی کشاند. بخش اعظم سرکردگان جبهه دوم خرداد چنان فریفته شدند که پیروزی خود را اجتناب‌ناپذیر و تاریخی دانستند و برای جامعه ایران و رفع مشکلات آن جز طرح‌های خویش به راهی توجه نکردند. پس از مدتی جبهه دوم خرداد، گفتمان مدنی خود را ارتقاء بخشید و فراگرد سیاسی‌ای را که به پیروزی آن‌ها منجر شده بود، جنبش اصلاحات نامید. در میان بهت و تعجب اصولگرایان، روشنفکران اصلاح‌طلبی که قوه مجریه را در اختیار گرفته بودند، دست به کار شدند و برای این موفقیت ناگهانی "نظریه‌سازی" کردند، نظریاتی که بسیاری از آن‌ها شتابزده و بیشتر بر اساس توهمات ناشی از کسب قدرت بود تا بر پایه تجربه و تحقیق عینی و واقع‌گرایانه. "حماسه دوم خرداد" باید توجهی نظری می‌یافت و آینده "جمهوری سوم" با نظریات دموکراتیک و جامعه مدنی ترسیم می‌شد. موفقیت آقای خاتمی از همان ابتدا با مخالفت کارشناسی، بحران‌سازی و شکردهای بازدارنده مختلف از سوی محافظه‌کاران مواجه شد. هرگاه مردم حق نظردهی و تعیین جهت در هر یک از این بحران‌ها و درگیری‌های سیاسی را یافتند، اغلب

به طور گسترده از اصلاح‌طلبان حکومتی و برنامه‌های ایشان حمایت کردند. حمایت مردم، جمع وسیعی از همفکران و همراهان سیاسی آقای خاتمی را ابتدا به شوراها، شهر و روستا و سپس به مجلس ششم فرستاد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۱، مردم با توجه به همه دل‌نگرانی‌هایی که نسبت به "بی‌عملی" اصلاح‌طلبان در جامعه وجود داشت، با نشانه‌هایی از تردید، مجدداً آقای خاتمی را به عنوان رئیس‌جمهور برگزیدند. مردم امیدوار بودند اصلاح‌طلبان حکومتی به وعده‌های خود عمل کنند و ساختار قدرت را از برگزیده‌طلبی، انحصار و محدودیت‌های قانونی به نفع حقوق شهروندی و جامعه مدنی دگرگون کنند. در دوران هشت ساله حکومت خاتمی، هم جنبش مقاومت مدنی و هم جریان اصلاحات حکومتی تحولات گوناگونی به خود دیدند. هر یک از این جریان‌ها برای رسیدن به اهداف خود، از دیگری تقاضاهای مشروع و نامشروعی داشت که گاه با هم هماهنگ بودند و گاه ناهماهنگ. جنبش دانشجویی در دور اول ریاست جمهوری خاتمی از وابستگی خود به ساختار قدرت انقلابی کاسته، علاقمندی خود را به ارزش‌های جدید اصلاح‌طلبانه ابراز کرد و با پیروزی اصلاح‌طلبان در کسب قدرت دوباره اوج گرفت، ولی در گردنه فعل و انفعالات سیاسی تیرماه ۱۳۷۸ با برخوردی خونین مواجه شد. دولت خاتمی و اصلاح‌طلبان توان نجات جنبش دانشجویی را از گردابی که در آن فرو رفته بود، نداشتند. جنبش زنان بدون حمایت مستقیم از جانب اصلاح‌طلبان حکومتی، اما با استفاده از فرصت‌هایی که بی‌شک آن‌ها در گشایش فرهنگی جامعه فراهم کرده بودند، سر برآورد و به رشد آرام و خزانده خود ادامه داد. این جنبش با درایت سیاسی از برخوردهای تخریبی پرهیز کرد و استقلال خود را از جریان‌ها روزمره حکومتی حفظ نمود، تجربه‌ای که جنبش دانشجویی دیر به آن دست یافت. پس از یک دوره دو ساله و مقاومت دو جانبه در برابر محافظه‌کارانی که کمر به شکست جریان اصلاحات حکومتی و مقاومت مدنی بسته بودند، عمق شکاف بین این دو جریان روزبه‌روز بیشتر شد. اگر نگرانی محافظه‌کاران از موفقیت برنامه‌های اصلاح‌طلبان و یاری‌رسانی آن‌ها به جنبش مقاومت مدنی بود، جناح اصلاح طلب هیچ‌گاه از فرصت‌های فراهم آمده برای همکاری با نیروهای عرفی استفاده نمی‌کرد. اصلاح‌طلبان حکومتی در جنگ برای کسب اقتدار سیاسی و بازستانی نهادهای دولتی از محافظه‌کاران، همواره گفت‌وگو و دادوستد با محافظه‌کاران را به همکاری و گفت‌وگو با نیروهای سیاسی عرفی و خارج از حکومت ترجیح می‌دادند. پیشینه و صبغه مذهبی اصلاح‌طلبان حکومتی و سماجت و اصرار رقبای سیاسی آن‌ها برای دور نگه داشتن نیروهای عرفی از قدرت و طرد آن‌ها از جامعه، هیچ‌گاه زمینه مناسبی

برای همکاری این دو و بسیج نیروهای مدنی در جهت اهداف دموکراتیک فراهم نیاورد. همدلی و همکاری‌های نیروهای اصلاح طلب دینی و عرفی هیچ‌گاه بیشتر از دادوستدهای محدود فکری نبود. در این دوران بیشترین نزدیکی بین اصلاح‌طلبان حکومتی و نیروهای ملی مذهبی، که تشکلشان پس از سقوط دولت بازرگان "غیرقانونی" اعلام شده بود، به وجود آمد. محافظه‌کاران با دیدگاهی امنیتی مرز "خودی" و "غیرخودی" را چنان پرنرنگ ترسیم کردند که عبور از آن حتی برای اصلاح‌طلبان حکومتی پرهزینه بود، اگرچه علاقه زیادی هم برای عبور از این مرز وجود نداشت.

پس از هشت سال حضور در دولت و موفقیت کامل در کسب دو قوه اجرایی و مقننه کشور، آفتاب بخت دولت اصلاح‌طلبان حکومتی با دومین دور انتخابات شورای شهر رو به افول گذاشته، سپس در انتخابات مجلس هفتم بر لبه بام قرار گرفت و با نهمین انتخابات ریاست جمهوری به تمامی غروب کرد. هشت سال مشارکت اصلاح‌طلبان در دولت بی‌شک فرصت‌های بسیاری برای ارائه طرح‌های آن‌ها و همیاری با جنبش مقاومت مدنی مردم فراهم آورد؛ متأسفانه، در بیشتر موارد، گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه، گاه خواسته و گاه ناخواسته، جریان اصلاحات حکومتی از جنبش مقاومت مدنی و خرده‌جنبش‌های درون آن، مثل جنبش دانشجویی یا جنبش زنان، فاصله گرفته به طوری که در انتهای مجلس ششم، هنگامی که عده‌ای از نمایندگان اصلاح طلب در یک حرکت مقاومت مدنی ۲۵ روز در مجلس تحصن کردند و نیاز به یاری داشتند، جنبش مقاومت مدنی هیچ همدلی و همکاری‌ای از خود نشان نداد. آخرین تلاش اصلاح‌طلبان حکومتی برای بازسازی فرصتی مجدد و کسب همیاری و همکاری نیروهای اصلاح طلب درون جنبش مقاومت مدنی، در انتخابات ریاست جمهوری شکل گرفت، کوششی که با همه صداقت و تلاش خود نتوانست جبران بی‌وفایی‌ها، پیمان‌شکنی‌ها و فرصت‌سوزی‌های گذشته باشد و سنگری از اتحاد در مقابل سیل عظیمی که اصولگرایان با شکستن سد امنیتی نظامی بر جامعه سرازیر کرده بودند، به وجود آورد.

امروز، کمتر اصلاح طلب حکومتی یافت می‌شود که پس از انتخاب آقای احمدی‌نژاد به عنوان رئیس‌جمهور به شکست اصلاح‌طلبی حکومتی اذعان نکند. اغلب آن‌ها اعتراف می‌کنند که نه از توانایی‌های خود به درستی استفاده کردند و نه در مقابل مخالفان خود دارای استراتژی موفقی بودند. سؤال این جاست که چرا پس از ۸ سال مبارزه و کسب موفقیت‌های نسبی در حوزه فرهنگ، مدیریت اداری و گسترش گفتمان جامعه مدنی و دموکراسی، امروز اصلاح‌طلبان دوباره خانه‌نشین شده‌اند؟ برای یافتن پاسخ این سؤال و تبیین علت پیدایش دولتی اصولگرا از بطن دولت اصلاح‌طلب

برعکس دوره قبل که از "دولت سازندگی" و توسعه امرانه "دولتی اصلاح طلب" بیرون آمد، لازم است موفقیت‌ها و ناکامی‌های اصلاح‌طلبان حکومتی را برشمردیم تا زمینه‌های ظهور "آبادگران" جدید را به درستی درک کنیم. باید متذکر شد که بسیاری از موفقیت‌ها و ناکامی‌های اصلاح‌طلبان حکومتی، موفقیت‌های جنبش مقاومت مدنی نیز بوده است. هیچ یک از جریان‌ها و خرده‌جنبش‌هایی که در دامن آن‌ها قرار دارند مثل جنبش زنان، جنبش کارگری و دانشجویی در خلاء عمل نمی‌کنند. این جنبش‌ها و فعل‌وانفعالات آن‌ها در متن جامعه و در تلاطم ارتباطات و دادوستدهای کلیت جامعه شکل می‌گیرد. آن‌ها برای یکدیگر فرصت‌آفرینی و زمینه‌سازی می‌کنند؛ گاه به یکدیگر کمک می‌کنند و جهت می‌دهند و گاه توان یکدیگر را سلب کرده، رشد خود یا دیگری را مسدود می‌کنند.

تحولات دوران اصلاحات حکومتی

۱. بی‌شک از منظر رشد تحولات فکری جامعه ایران و تحولات فقهی، قوام و دوام تفکر نواندیشی دینی و گسترش آن، دوران ریاست جمهوری خاتمی، زمینه‌ساز تغییرات مهمی در تفکر فقهی، فلسفه اسلامی، برخورد با نوگرایی، تکثرگرایی و عقلانیت مدرن شده است. اگرچه پیوند تنگاتنگ آرمانی بین نواندیشان دینی و نظام اسلامی از کارآمدی سیاسی آن‌ها کاست، لیکن دگرگونی اندیشه‌های فقهی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی شیعه در عملکرد جامعه ایرانی با دولتی دینی بی‌تأثیر نخواهد بود. تحولات دینی و فقهی دو دهه گذشته بیشتر و قراتر از دگرگونی‌هایی است که در چهار قرن اخیر متوجه آن‌ها بوده است. به واقع یکی از موفقیت‌های بارز نواندیشی دینی در دهه گذشته نسبت‌بخشی به اندیشه‌های آرمانی‌ای است که همواره سدی در مقابل توسعه جامعه ایران بوده‌اند. افکار تأویلی شخصیت‌هایی از قبیل عبدالکریم سروش، محسن کدیور و محمد مجتهد شبستری زمینه‌ساز دگرگونی گفتمانی و نظری در حوزه دین و دولت شد و به فروریزی تعدادی از سدهای مقاومت آرمانی انجامید. شاید حجم و عمق تغییرات فقهی ناشی از قرائت‌های جدید دینی برای مقابله با حجم عظیم سنت‌گرایی دینی و قدرت سیاسی آن در این زمان کافی نباشد، اما نباید نسبت به اهمیت این تغییرات در آینده ایران و گذار به دوران مابعد آرمانی شک کرد. شاید اصلاح دینی برای گروه‌های عرفی تکرار تجربه‌های ناکام گذاشته باشد، اما به نظر می‌رسد از دیدگاه عینی واقعات تاریخی و سیاسی جامعه ایران هنوز کم‌هزینه‌ترین و بنیانی‌ترین مسیر برای گذار از امروز به فردای نوگرایانه و عرفی است.

۲. اگرچه تلاش اولیه دولت آقای خاتمی برای شفاف‌سازی فرآیند تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در جمهوری اسلامی با موفقیت زیادی همراه نبود، اما در

نمایان‌سازی این ویژگی و گنجانیدن آن در بحث دموکراسی دینی، معیار جدیدی برای محک زدن رفتار دولت‌مردانی که پنهان‌کاری شیوه مرسوم آن‌ها شده بود، به وجود آورد. متأسفانه مقاومت و مخالفت سرسخت محافظه‌کاران و تمکین اصلاح‌طلبان حکومتی باعث شد این فرآیند کمرنگ شود و نقش موثر خود را در تحولات بعدی از دست بدهد. تأخیر و تعلیل آقای خاتمی در اجرای وعده‌های خویش، کاهش کنفرانس‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی در دور دوم ریاست جمهوری او به یکی دو گزارش به ملت را می‌توان شاهدی بر تقلیل شفاف‌سازی و فداکردن آن برای مصلحت و تمسیت سیاسی با محافظه‌کاران دانست. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که برخورد اولیه با قتل‌های زنجیره‌ای توسط آقای خاتمی نه تنها غده‌ای سرطانی در درون نظام را آشکار کرد، بلکه جرأت و شهامت جامعه را تقویت نمود و هزینه خفاکاری و پنهان‌سازی را برای اقتدارگرایان افزایش داد.

۳. موفقیت‌های پی‌درپی جناح اصلاح طلب حکومتی در کسب کرسی‌های قوه مقننه و شوراهای شهر باعث شد مفهوم نماینده و نمایندگی در جمهوری اسلامی پررنگ‌تر شود و انتظار مردم از دولت و نمایندگان آن افزایش یابد. این موفقیت‌ها شور و شوق زیادی در جامعه برانگیخت و انتظارات مردم از نمایندگان را بالا برد، انتظاراتی که گاه دور از واقع و خارج از توان ساختار موجود بود، حتی اگر اراده اصلاح‌طلبان حکومتی معطوف به تحقق آن‌ها بود. آنچه مردم را نسبت به نمایندگان اصلاح طلب دل‌سرد کرد و باعث ناامیدیشان شد، عقب‌نشینی‌های ممتد و مستمر اصلاح‌طلبان، خوشبینی فزاینده آن‌ها نسبت به تغییر رفتار اقتدارگرایان و عدم برخورداری از استراتژی مشخص و کارآمد در مقابل تهاجمات و کارشکنی‌های نهادهای انتصابی بود.

۴. موفق‌ترین بخش کارنامه اصلاح‌طلبان حکومتی گشایش فضای فرهنگی جامعه است. هنرمندان و نویسندگان در زمینه موسیقی، فرهنگ سینما و تئاتر، برای ارائه آثاری که در دهه ۶۰ غیرممکن می‌نمود، جرأت بیشتری یافتند؛ در حالی که ارائه این آثار پرمخاطره بود و برای بسیاری از صاحبان آن‌ها تضییقات حقوقی و مالی و گاه جانی به همراه داشت، این هنرمندان و نویسندگان توانستند مرزهای سانسور و اختناق را بشکنند و گستره‌های جدیدی از خلاقیت و آفرینش فکری و هنری را به جامعه عرضه کنند. آنچه شهامت و خلاقیت بعضی از این هنرمندان و نویسندگان را برانگیخت، موفقیت آن‌ها در خلق آثاری بود که دارای کیفیت قابل ارائه در سطح بین‌المللی بودند و تحسین ناقدان و ناظران بین‌المللی را برانگیختند. یکی از موفق‌ترین این حوزه‌ها، حوزه سینما بود.

۵. گشایش فضای سیاسی و فرهنگی بعد از دوم خرداد،

امکان ظهور و انتشار نشریات تخصصی و غیرتخصصی سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را در سطوح محلی، منطقه‌ای و ملی فراهم آورد. علاوه بر نشریات عمومی، اغلب سازمان‌ها و نهادهای تربیتی، فرهنگی و اقتصادی اقدام به انتشار نشریات حرفه‌ای و تخصصی کردند.

اگرچه میزان نشریات ممنوع شده در دوران پس از دوم خرداد بیشتر از دوران قبل از آن است، ولی نباید از یاد برد که بسیاری از این نشریات توقیف شده، بعد از دوم خرداد به وجود آمده بودند و هنوز هم نسبت تأسیس به تعطیل کمتر از دوران پیشین است که در آن امکان ظهور نشریات کمتر بود. ویژگی مهمی که نشریات و مطبوعات این دوره را از دوره‌های قبل متمایز می‌کند، میزان جسارت آن‌ها در طرح مسائل سیاسی و عقب راندن مرزهای سانسور و تأثیرگذاری در وقایع سیاسی کشور بود. کارکرد اخیر به قدری اهمیت یافت که بسیاری از فعالان سیاسی و محققان، عملکرد این نشریات را جانشین احزاب سیاسی ایران دانستند. رشد کمی میزان سالانه کتاب از ۴۰۰۰ عنوان در دهه چهل، به ۱۴۰۰۰ جلد در دوران آقای رفسنجانی و ۴۰۰۰۰ جلد در دوران آقای خاتمی پیشرفت غیرقابل انکاری برای فرهنگ و جامعه است. بی‌شک حمایت فرهنگی دولت، به ویژه دوران وزارت ارشاد آقای مهاجرانی در این موفقیت بی‌تأثیر نبوده است.

۶. کمتر جامعه‌شناسی می‌تواند رشد فزاینده نهادهای کوچک و بزرگ مدنی را در جامعه کنترل شده و سنتی ایران کاری مهم قلمداد نکند. اگرچه اغلب این نهادها تحت کنترل بودند و یا از دولت تغذیه می‌شدند، اما افزایش کمی آن‌ها پس از کسب نصاب، تحولی کیفی در روابط اجتماعی مردم و ارتباط بین دولت و ملت ایجاد کرد. بر اساس بانک اطلاعاتی سازمان‌های غیردولتی و تشکل‌های مردمی، تعدادی قریب ۲۴۰۰ سازمان غیردولتی و غیرانتفاعی در ایران ثبت نام کرده و در زمینه‌های مختلف فرهنگی، ادبی، سیاسی، زیست‌محیطی، حقوقی، مذهبی، آموزشی و غیره مشغول به فعالیت هستند. اگرچه همه این نهادها با جواز دولتی و تحت نظر دولت مشغول کارند و اغلب آن‌ها مذهبی هستند، یا بعضاً از حمایت بنیادهای وابسته به دولت نیز برخوردارند، اما نه تعداد انجمن‌های مستقل واقعی، نسبت کمی از این عدد را تشکیل می‌دهد و نه می‌توان تأثیر مشارکت و دخالت جمعیت وسیعی را که در این نهادها فعالیت می‌کنند، بی‌ارزش و غیرمفید برشمرد. مشارکت اجتماعی در نهادهای داوطلبانه، حتی از نوع آرمانی آن، زمینه‌ساز مشارکت اجتماعی و تمرین دموکراسی است. آنچه زمینه‌های عملی و عینی رشد دموکراسی را در ایران امروز فراهم می‌آورد، دغدغه‌مند بودن شهروندان نسبت به نظام اجتماعی و مشارکت در نهادهایی است که بر روند عمل و تفکر جامعه تأثیرگذارند.

۷. فضای اجتماعی ایران پس از دوم خرداد بازتر شد. جوانان فرصت‌های بیشتری برای ابراز خواست‌های خود یافتند، اگرچه امکانات و اراده کافی برای پاسخگویی به آن‌ها وجود نداشت. زنان توانستند پوشش خود را هویت بخشند و از قالب‌های رفتاری تنگ و تحمیلی بیرون آیند. محدودیت‌های تحمیلی بر روابط دختران و پسران در حوزه عمومی کمتر شد و امکان بیشتری برای بروز فردیت آن‌ها در جامعه فراهم آمد. اگرچه حملات متناوب و ناگهانی مأموران به حوزه‌های خصوصی کاملاً از بین نرفت، اما در جامعه، لبخند و شادابی به عنوان ارزش مطرح شدند و عموم جامعه با رویکرد به پوشش‌های رنگین و طرح‌های نو مخالفت خود را با سختگیری‌ها و تضيیقات تحمیلی اعلام داشت. کمتر ایرانی‌ای به یاد می‌آورد که در نیم قرن گذشته، "سادی" به عنوان یک ارزش مقاومتی در جامعه ایران به کار گرفته شده باشد. وجود چنین پدیده‌ای در یک دهه گذشته، نمایانگر عمق غم‌انگیز روابط اجتماعی و انسانی تحمیل شد در دوران بعد از جنگ بر جامعه است.

۸. بعد از دوم خرداد، گفتمان جنبش مقاومت مدنی در ایران خواست‌های خود را از طریق گفتمان دموکراسی و حقوق بشر و شهروندی مطرح کرد و زمینه‌ساز بحث‌های تحول و تغییر در جامعه ایران

بقای فیزیکی مواجه نکند. تحمل جامعه و مخالفان سیاسی هر دولتی، در نقطه‌ای به پایان می‌رسد و آن‌ها را به مقابله به مثل می‌کشاند. ساختار دولت و میزان اقتدار آن در مقابل مخالفان خود تعیین‌کننده چنین شرایطی است. اگر مردم جامعه‌ای متوجه شوند خشونت‌گریزی آن‌ها علت تلاوم استبداد در جامعه است، بی‌شک به شیوه‌های جدیدی متوسل می‌شوند که لزوماً با شیوه‌های قبلی آن‌ها مناسبتی نخواهد داشت.

۹. یکی از موفقیت‌های بارز دولت آقای خاتمی، تنش‌زدایی از حوزه سیاست خارجی و خروج ایران از انزوای سیاسی پانزده ساله پس از انقلاب بود. تا قبل از آشکار شدن فعالیت‌های هسته‌ای ایران و واکنش بین‌المللی نسبت به آن، به جز تحریم آمریکا و مشکلات سیاسی و اقتصادی ناشی از اختلاف با آن کشور، جمهوری اسلامی اختلافات بین‌المللی خویش را با کفایت بیشتری مدیریت می‌کرد و از حجم تنش‌های مداوم می‌کاست. در رابطه با آمریکا نیز تضادهای دورنی نظام در حل نشدن اختلافات با این کشور نقش مهم‌تری داشت تا ناسازگاری‌های آمریکا. چندمرکزی بودن قدرت سیاسی در ایران و انحصار تصمیم‌گیری درباره امور خارجی در یک نهاد غیراجرائی، به ویژه در مورد روابط با آمریکا، امکان هرگونه تحرکی را در این زمینه از اصلاح‌طلبان سلب

اگرچه تلاش اولیه دولت آقای خاتمی برای شفاف‌سازی فرآیند تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در جمهوری اسلامی با موفقیت زیادی همراه نبود، اما در نمایان سازی این ویژگی و گنجانیدن آن در بحث دموکراسی دینی، معیار جدیدی برای محک زدن رفتار دولت مردانی که پنهان کاری شیوه مرسوم آن‌ها شده بود، به وجود آورد

تاکتیک‌های مختلفی که جبهه دوم خرداد در پیش گرفت، نشان داد که نگاه جبهه به مردم نیز همچنان نگاهی از بالا به پایین بوده و تکیه بر بدنه اجتماعی فقط به عنوان پشتوانه و نه به عنوان عاملی مؤثر در اصلاحات مدنظر قرار داشته است

شد. اگرچه گفتمان آرمان‌گرایانه از جامعه رخت برنبد، اما اعتبار خود را در میان اقشار تحصیلکرده از دست داد و از اقبال عمومی محروم شد. در عین حال، عناصری از آرمان‌های سیاسی گوناگون در تفاسیر مختلف دموکراسی و نحوه پیاده کردن آن در ایران به چشم می‌خورد و این پذیرش تکثر و تنوع خود قدیمی رو به جلو بود. یکی از ویژگی‌های گفتمان‌های جدید جامعه ایران عقلانیت‌جویی خاصی است که تحول تدریجی و قابل پیش‌بینی را بر تحول ویرانگر انقلابی ترجیح می‌دهد. امروز در میان قشرهای تحصیلکرده و طبقه میانی جامعه، گرایش به تعقل و دوری از احساسات نه تنها روشی مطلوب است، بلکه به عنوان نوعی مقابله با خشونت‌طلبی و تخریب‌گرایی انقلابی تمامیت‌خواهان نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد جنبش مقاومت مدنی ایران در این مرحله، خشونت‌گریزی را نه فقط به عنوان استراتژی و تاکتیک تحول و تغییر سیاسی، بلکه به عنوان هدف نیز ارج می‌نهد. البته باید توجه داشت که در شرایط سلطه کامل دولت بر نیروهای سیاسی جامعه، اهداف و شیوه‌های مبارزاتی گروه‌های مخالف را اغلب دولت تعیین می‌کند و نه گروه‌های مخالف. به عبارت دیگر، خشونت‌گریزی مخالفان سیاسی یک جامعه تا زمانی دوام می‌یابد که میزان خشونت دولت از حد تحمل مخالفان فراتر نرود یا خشونت دولتی، آن‌ها را با خطر

کرد و با آشکار شدن فعالیت‌های هسته‌ای، ایران وارد مرحله جدیدی از مناقشات شد.

محدودیت‌ها، تنگناها و ضعف‌های اصلاحات حکومتی

۱. یکی از مشکلات اصلاح‌طلبان حکومتی ناهماهنگی و عدم تعمیق پایگاه و پشتوانه طبقاتی آن‌ها در جامعه و تبلور آن در سیاست است. انقلاب ۱۳۵۷ ایران حاصل نارضایتی و رویگردانی طبقه متوسط نو و سنتی و نیز طبقه پایین جامعه ایران از سلطنت و وابستگی بیش از حد آن به آمریکا بود. برخلاف جنبشی که به انقلاب انجامید، جریان دوم خرداد فقط از حمایت وسیع طبقه متوسط نو و بورژوازی نوپای ایران برای تغییراتی در درون نظام سیاسی بر خوردار بود. بخش سنتی طبقه بالا و متوسط ایران همچنان به محافظه‌کاران وفادارند و سازوکار اقتصادی خود را در گرو حیات سیاسی آن‌ها می‌دانند. اما طبقه سرمایه‌دار نواخته‌ای که "کارگزاران سازندگی" را تبلور سیاسی خود می‌دانست، با شیوه‌های کارکردی سرمایه‌داران سنتی بازار و کنترل آن‌ها بر اقتصاد مخالف بود. این بخش از طبقه بالا و نواخته ایران بعد از انقلاب درصدد تصفیه حساب خود با عناصر سنتی طبقه متوسطی برآمد که با انقلاب به اطاق‌های بسته سیاست راه یافته بودند. این طبقه که با جناح اصلاح‌طلب حکومتی همدلی و همفکری نسبی دارد، جایگاه خود را در ساختار فعلی نامناسب می‌داند و درصدد

اقتصادی ملموس است و اگر این مهم در کوتاه مدت عملی نشود، حمایت آن‌ها به سرعت به محافظه‌کارانی که وعده ثبات و انضباط اقتصادی همراه با رفاه نسبی را می‌دهند، جلب خواهد شد. توجه دولت آقای خاتمی به برنامه‌های اقتصادی بلندمدت و ناتوانی در ایجاد مشاغل و رفع مشکلات اقتصادی طبقات پایین جامعه باعث روی آوردن این طبقات به شعارهای مردم‌گرایانه و مردم‌پسندانه نامزدهایی شد که به آن‌ها وعده وام و درصدی از سهام نفت را می‌دادند. اصلاح‌طلبان از این نکته غافل ماندند که بخشی‌هایی از طبقات متوسط و محروم به انحاء مختلف به نظام و محافظه‌کارانی که مهره‌های اصلی آن هستند، وابستگی عمیقی دارند. در ایران، مثل سایر جوامعی که به دوران نوگرایی پا گذاشته‌اند، حجم و وزن طبقه متوسط در تغییر و تحولات اجتماعی بسیار مهم است؛ ولی این حجم و حضور با حجم و وزن و توانمندی‌های سیاسی و اقتصادی دیگر طبقات بی‌ارتباط نیست. اگر عمده‌ترین نارضایتی عمومی طبقه پایین جامعه مشکل اقتصادی است، مشکلات طبقه متوسط هم اقتصادی، هم سیاسی و هم فرهنگی است. اگر طبقات محروم خواستار شغل و امکانات معیشتی مطلوب هستند، طبقه متوسط نو علاوه بر این خواست‌ها، تقاضای آزادهای سیاسی و فردی، حقوق شهروندی و مشارکت سیاسی

واقع‌بینی باشد، دو عامل مهم موفقیت در سیاست و کارایی آن است. اما اگر این خوش‌بینی با واکنش مثبت مواجه نباشد نه تنها کارایی سیاستمدار را خدشه‌دار می‌کند، بلکه باعث تضعیف پایگاه استراتژیک او نیز می‌شود. برخورد‌های آقای خاتمی با محافظه‌کاران همواره بر اساس مصلحت، ارشاد و موازنه قوا بود. ترس او از تکان‌های شدید قایق و غرق آن، آنقدر زیاد بود که قایق‌گاه در جهت خواست محافظه‌کاران حرکت می‌کرد و آقای خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی به مسافران گله‌مند کشتی سیاست تبدیل شده بودند. محافظه‌کاران با استفاده از ابزارهای قانونی، یعنی قایقی که اصلاح‌طلبان دولتی برای پیشبرد اهداف خود بر آن سوار بودند، این قایق را نه تنها در جهت مخالف اصلاحات به حرکت در آوردند، بلکه از آن به عنوان زندانی برای منزوی کردن اصلاح‌طلبان حکومتی سود جستند. محدودیت‌هایی که خاتمی از نظر قانونی برای محافظه‌کاران به وجود آورد، عملاً به ابزار جدیدی برای سرکوب نویسندگان و روشنفکران تبدیل شد. توقیف، تفهیم اتهام، دادگاه‌کشی، حکم تعلیقی، زندان و مرخصی موقت، شیوه‌های مرسوم می‌شدند که اقتدارگرایان از یک سو از آن‌ها برای پیش بردن امور استفاده می‌کردند و از سوی دیگر برای پس زدن مخالفان خود. ۳. علی‌رغم موفقیت در کسب قدرت اجرایی و گشایش

بازسازی این ساختار و هماهنگی هرچه بیشتر و سریع‌تر اصول و عملکردهای آن با ساختارهای معاصر جهانی است.

برعکس، حمایت طبقه پایین از جریان دوم خرداد از گستردگی و عمق چندانی برخوردار نبود. اگرچه در انتخاب آقای خاتمی افشار اجتماعی و اقتصادی گوناگون شرکت داشتند، اما آمار رأی‌دهندگان مجلس ششم نشان می‌دهد تنوع گسترده آرای ریاست جمهوری دوباره تکرار نشد. جبهه دوم خرداد، بخش‌های ناراضی طبقه کارگر شهری را با خود داشت، ولی از حمایت گسترده روستاییان و شهرنشینان روستایی (کسانی که در حاشیه شهرها زندگی فقیرانه خویش را با فرهنگی روستایی ادامه می‌دهند) محروم بود. بیشترین حمایت از جریان دوم خرداد از طرف طبقات متوسط شهری بود که خود نیروی اصلی جنبش مقاومت مدنی را تشکیل می‌دادند. بخش وسیعی از قشرهای متوسط و پایین جامعه هنوز زیر چتر آرمانی و سیاسی محافظه‌کاران قرار دارند و درصد قابل ملاحظه‌ای از آرای آن‌ها را تأمین می‌کنند. این وابستگی بیش از حد جریان دوم خرداد به طبقه متوسط جدید و عدم ارتباط ارگانیک با خواست‌ها و نیازهای طبقه پایین جامعه یکی از نقاط ضعف آن بود. اصلاح‌طلبان حکومتی به این واقعیت اشراف نداشتند که حمایت طبقه پایین از حرکت سیاسی آن‌ها، در گرو توسعه

نیز هست. این خواست طبقه متوسط نوین با اولویت‌های بخش سنتی طبقات بورژوازی و متوسط همخوانی نداشت. دولت بعد از انقلاب بر ستون‌های طبقه متوسط سنتی استوار بود و این امر برای اصلاح‌طلبان حکومتی مشکل به وجود آورد، چرا که آن‌ها نمی‌توانستند به طور هم‌زمان هم جزئی از یک ساختار سیاسی و هم نماینده مخالفان با آن ساختار باشند. اصلاح‌طلبان از موضع مشترکی با کلیت طبقه متوسط حرکت نکردند. آن‌ها از انحصار قدرت در بخش سنتی حاکمیت رنج می‌بردند و با دیدگاه‌های نظری و عملی این قشر مشکل داشتند. به نظر آن‌ها این دیدگاه‌ها و سازوکاری که بازار بر حاکمیت تحمیل کرده بود، برای دنیای معاصر ناکارآمد بود و کمکی به ارتقاء منافع جمهوری اسلامی و طبقات مرجع آن در سطح بین‌المللی نمی‌کرد. در حالی که کارگزاران سازندگی "توسعه سیاسی را ابزار توسعه اقتصادی نخبه‌گرایانه برمی‌شمردند و به دومی بیش از اولی اهمیت دادند، طبقه متوسط نوین، توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی را ناکافی می‌یافت و خواستار دستیابی هم‌زمان به هر دوی آن‌ها بود. ۲. اگرچه آقای خاتمی از قدرت و امکانات بی‌کران و غیرپاسخگوی محافظه‌کاران باخبر بود و همواره درباره آن اخطار می‌داد، اما این آگاهی هیچ‌گاه باعث تضعیف خوش‌بینی او نسبت به تغییرپذیری رفتار این گروه نشد. حسن‌نیت و خوش‌بینی، تا زمانی که بر اساس

نسبی فرهنگی و اجتماعی، جبهه دوم خرداد در پاسخگویی به توقعات مردم و مطالبات اقتصادی جامعه ناموفق ماند. از نقطه‌نظر جامعه، دستاورد اصلاح‌طلبان حکومتی ناچیز بود. بین خواست‌ها و توانایی‌های جبهه دوم خرداد و مطالبات مردم فاصله عظیمی به وجود آمد که اصلاح‌طلبان را در جهت‌بخشی به برنامه‌های خود ناکارآمد کرد و زمینه لازم برای همکاری مردم با آن‌ها را از بین برد. دولت آقای خاتمی، نتوانست همه برنامه‌های خود را برای بهبود زندگی اقتصادی و اجتماعی شهروندان ایرانی به شکل مناسبی سامان دهد. فساد اداری و اجتماعی در جامعه به حدی بود که کارکرد نظام اجتماعی را به حداقل رسانید و باعث شد در انتخابات ریاست جمهوری بعدی، وعده‌های انتخاباتی آقای احمدی‌نژاد در این مورد با استقبال عمومی مواجه شود. نابسامانی اقتصادی و بیکاری فزاینده، باعث افزایش و ظهور باندهای فساد و آسیب‌ها و نابهنجاری‌های اجتماعی شده بود، به گفته رییس سازمان بهزیستی ایران، تعداد معتادان در سال ۸۰ به ۶ میلیون نفر می‌رسید. به روایت رییس سازمان زندان‌ها، تعداد زندانیان کشور در همان سال بالغ بر ۱۷۰ هزار نفر بود، رقمی که یکصد هزار آن مازاد بر ظرفیت زندان‌ها بود. ۷. در سال‌های گذشته، حقوق بخش‌هایی از کارگران، معلمان و پرستاران به طور مداوم به تعویق افتاد، بیکاری در جامعه بیداد می‌کرد

و با رشد فزاینده جمعیت جوان، کشور به مرحله انفجار رسیده بود؛ فرار مغزها و خروج از کشور به تنها روزنه امید متخصصان و جوانان تبدیل شده بود. ۴. طرح جامعه مدنی توسط آقای خاتمی به عنوان یکی از برنامه‌های آتی او حرکت مثبتی بود که برای اولین بار، دید جامعه را نسبت به تغییر و تحول از بالا به پایین، از دولت به ملت و از برگزیدگان به شهروندان متوجه می‌کرد. متأسفانه پس از انتخابات، تاکتیک‌های مختلفی که جبهه دوم خرداد در پیش گرفت، نشان داد که نگاه جبهه به مردم نیز همچنان نگاهی از بالا به پایین بوده و تکیه بر بدنه اجتماعی فقط به عنوان پشتوانه و نه به عنوان عاملی مؤثر در اصلاحات مدنظر قرار داشته است. به کارگیری تاکتیک "فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا" توسط اصلاح‌طلبان حکومتی باعث شد شعار جامعه مدنی کم‌رنگ شود و سیاست‌های مماشات و مصالحه در بالا و کانالیزه کردن نیروهای اجتماعی فقط از طریق انتخابات جانشین آن‌ها شود.

جبهه دوم خرداد در تصمیم‌گیری‌ها به مشارکت مستقیم مردم توجه کافی نداشت و از تعقل جمعی و مدنی آن‌ها برای حل و فصل امور استفاده نکرد. دوم خردادی‌ها از مردم برای تهدید محافظه‌کاران سود جستند تا به آن‌ها برای حصول مطالبات خود در حوزه‌های مختلف میدان دهند. نمونه‌هایی از این نوع برخورد ابزاری با نیروهای اجتماعی را می‌توان در برخورد آن‌ها با اعتراضات فرهنگیان، پرستاران، معلمان و کارگران در چند سال گذشته مشاهده کرد. کوشش‌های این جبهه برای گسترش مشارکت اجتماعی در حد صوری باقی ماند و حتی به پوسته‌های زیرین نهادهای وابسته به خود نیز نرسید. اغلب احزاب وابسته به جبهه، به صورت دموکراتیک اداره نشدند و چرخش شخصیت‌ها در درون آن‌ها بیشتر متکی به ضوابط شخصی بود تا مهارت و سابقه خدماتی و رای عمومی. پس از پیروزی در انتخابات مجلس ششم، فراکسیون جبهه دوم خرداد تأسیس شد؛ تصمیم گروه‌های شرکت‌کننده آن بود که از هر حزبی دو نفر به عنوان هیأت ریسه، انتخاب شوند و هسته مرکزی آن با پانزده نفر تشکیل شود اما این چنین نشد. قیومیت‌سالاری بر همه نهادهای زیرمجموعه جبهه دوم خرداد حاکم بود. احزاب شکل گرفته پس از دوم خرداد، پایلاری خود را مبدون التفات و مرحمت این یا آن شخصیت بودند تا حقوق ذاتی خویش به عنوان یک نهاد سیاسی مستقل و پایدار متکی به اعضا و فعالیت‌های مستمر گروهی در شاخه‌های متعدد و زنجیره‌ای.

اداره جامعه در ایران امروز، چه قبل و چه بعد از خرداد ۷۶، همچنان بر اساس قیومیت‌مداری و آرمان‌گرایی بوده است. ساختار پدرسالارانه قیومیت‌مدار حاکم بر جامعه هیچ امکانی برای تغییر اساسی در نحوه

کارکرد روابط مأمور و مسئول، مدیر و کارمند و کارگر و کارفرما به وجود نیاورده است. قیومیت‌سالاری نظام، در استبداد تاریخی این سرزمین ریشه داشته و در نهایت سلسله روابطی غیردموکراتیک، بنده پرور و متضاد با رشد فردیت را در جامعه گسترش داده است.^۵ اگرچه این فرهنگ قبل از دوم خرداد هم وجود داشت، اما دولت آقای خاتمی موفقیت چشمگیری در تغییر این روند نداشت، تغییری که انتظار می‌رفت با انقلاب به وقوع پیوندد. در هشت سال گذشته، اغلب سازمان‌های اداری و فرهنگی کشور با همان شیوه‌های غیردموکراتیک و قیومیت‌مدارانه گذشته اداره شدند. هنوز اراده اشخاص بر قوانین کشور غلبه داشت. این روابط ساختی عمودی داشتند و با انتظارات جامعه درباره روابط افقی و دموکراتیک، در تضاد بودند.

علی‌رغم تمام مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و بحران‌سازی‌های جناح راست، در مجموع می‌توان گفت دولت خاتمی از همه ظرفیت‌ها و اقتدار خود برای دگرگونی قوانین و شرایط به طور مطلوب استفاده نکرد. نهادهای زیر دست همچنان به صورت متمرکز، غیردموکراتیک و بر اساس همان معیارهای گذشته اداره می‌شدند. شکی نیست که او در انتخاب این وزرا یا محدودیت و فشارهای زیادی مواجه بود، اما آقای خاتمی با توجه به حمایت میلیونی مردم در دو دوره ریاست جمهوری، نسبت به برگ‌های محافظه‌کاران برگ قوی‌تری در دست داشت. ۵. شعار دوم خرداد، اجرا شدن قانون اساسی، مشارکت سیاسی و اجتماعی نیروهای محروم و مشخص شدن حدود و ثغور حقوق و امتیازات افراد حقوقی و حقیقی جامعه بود. متأسفانه از نظر شهروندی ساختار حقوقی کشور تغییر عمده‌ای نکرد. پس از هشت سال حضور در بدنه قدرت و قریب به ربع قرن حکومت اسلامی، هنوز جرم سیاسی در این جامعه تعریف نشده و هر روز با تعابیر و تفاسیر جدیدی که خطوط قرمز را تغییر می‌دهند و مرزها را به طور سیال ترسیم می‌کنند، مواجهیم. قانون یعنی ثبات تعاریف، یعنی تعیین مرزهای رفتاری و ارتباطی جامعه؛ تثبیت قانون یعنی آزادی عمل برای شهروندان. دولت آقای خاتمی حتی از متقاعد ساختن ساختار انتصابی در تعیین و تفسیر روابط انتخابی ناکام ماند و لایحه‌های پیشنهادی خویش در مورد اختیارات ریاست جمهوری را نیز پس گرفت. این دولت نه تنها نتوانست در اداره جامعه از بخشی از حامیان خود به طور مناسب و کارآمد بهره بگیرد، بلکه حرکت مهمی هم برای بکارگیری نیروهای عرفی و "غیرخودی" انجام نداد. اصلاح‌طلبان، توقف در حذف فیزیکی مخالفان را یکی از موفقیت‌های خود می‌دانند. شکی نیست که پس از افشای قتل‌های سیاسی، کمتر شاهد چنین اتفاقاتی بوده‌ایم؛ اما این تغییر برای نویسندگان و روزنامه‌نگاران

با سخت‌گیری‌های زنجیره‌ای و محدودیت‌ها و گرفتاری‌های قانونی بیشتری همراه بوده است. ۶. چیزی که ۱۸ گروه مختلف را در دوم خرداد ۷۶ در کنار هم قرار داد، دوری آن‌ها از قدرت و علاقه‌شان به حضور مجدد در قدرت و اصلاحات درون نظام بود. از دیدگاه سیاسی و سازمانی، هیچ وجه اشتراک اساسی دیگری آن‌ها را به هم متصل نمی‌کرد. آن‌ها در هیچ‌یک از زمینه‌های تعریف، شیوه دستیابی و اهداف اصلاحات با هم توافق نداشتند. هدف آن‌ها، که صادقانه هم بود، کسب قدرت بود که در این کار موفق هم شدند. اما برای پیاده کردن شعارهای خود بیشتر به حسن نیت مخالفان امید بستند. آن‌ها دوران ماه‌عسل خود را که با سرگیجه محافظه‌کاران همراه بود، به سرعت گذراندند و کمتر برنامه عملی مشخص دوره‌ای شده‌ای برای پیاده کردن اهداف خود ارائه دادند. گسترش مطبوعات، پیام‌رسانی به جامعه تحصیلکرده و کتابخوان، بویژه دانشجویان و تضعیف و حمله به مخالفان از موفق‌ترین ابعاد استراتژی آن‌ها بود، ولی آن‌ها از این شیوه محدود ارتباطی فراتر نرفتند و هیچ کوشش مثبتی برای ایجاد ارتباط مستقیم، بسیج‌کننده و نهادینه با طبقات محروم، روستاییان و کارگران انجام ندادند. قوی‌ترین ارتباط آن‌ها با بدنه اجتماعی در ارتباط با جنبش دانشجویی مشخص می‌شود، ارتباطی که اغلب اوقات یک جانبه بود و برای دانشجویان حاصلی بیشتر از گرفتاری‌های سیاسی نداشت. در روز بعد از کسب قدرت، اولین اقدام آن‌ها تغییر مهره‌های سیاسی در بوروکراسی اداری بود، ولی این اقدام هیچ رویکردی به پایین جامعه برای فعال کردن جامعه مدنی و رشد نهادهای دموکراتیک و غیردولتی نداشت. برنامه مشخصی که از طریق آن بتوان جنبش مدنی را به پشتوانه‌ای برای ایجاد تحرک‌های بیشتر تبدیل کرد، وجود نداشت. هماهنگی لازمی که بتواند نیروهای متنوع این جبهه را در دستیابی به برنامه‌هایشان کمک کند، در کار نبود. کارآمدی اصلاح‌طلبان حکومتی در ارائه راهبردهای مؤثر و عملی برای پیشرفت جامعه به سوی دموکراسی، بسیار محدود، غیرسازمان‌یافته و اتفاقی بود. آن‌ها تا روزهای آخر و در موقعیت سیاسی بسیار ضعیف، هیچ‌گاه به طور جدی به فکر ارتباط با نیروهای "غیرخودی" جامعه نیفتادند. هنگامی که به فکر تأسیس جبهه جدیدی به نام "جبهه دموکراسی و حقوق بشر" افتادند، دیر شده بود.

۷. به جز تعداد محدودی از اصلاح‌طلبان دولتی، بیشتر آن‌ها طرفدار نظریه مشروطه‌خواهانه آقای سعید حجاریان هستند. این گروه معتقدند باید بخش جمهوریت قانون اساسی جمهوری اسلامی را که مسکوت و متروک مانده، فعال کرد و به قول آقای خاتمی از ظرفیت‌های نهفته آن برای رشد دموکراسی سازگار با دین سود جست. مشکل این جاست که

جنبه‌های جمهوری و اسلامیت قانون اساسی از روز اول با هم ناسازگار بوده‌اند. شکاف و دوگانگی قدرت در ایران امروز، بی‌ارتباط با تضاد و تنش بین این دو نیست. جمهوری یعنی حاکمیت مردم و اسلامیت یعنی حاکمیت خداوند. جمع این دو شاید برای مؤمنان نواندیش هدفی پست‌نیده و کارساز باشد، اما نه اصولگرایان را خشنود می‌کند و نه نمونه عینی و تاریخی موفق از این الگو در دست است که پاسخگوی گلابه‌های اصولگرایان دینی و عرفی باشد. ربع قرن حکومت دینی در ایران نتوانسته این مشکل را به صورتی همگون و مطلوب و مورد تأیید اکثریت مسلمانان، حل کند و به اختلافات موجود در تفسیر و تعبیر این تضاد پایان دهد. امروز در ایران گروهی از مردم از عدم وجود دموکراسی در جامعه شکایت دارند و بخشی دیگر از عدم وجود حکومت اسلامی ایده‌آل خود. اولی از عدم توجه نظام به انتظارات و مطالبات خود و ایجاد محدودیت‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ناراضی است و دومی از وجود نهادهایی که اقتدار و انتخاب را در زمینه‌هایی به مردم می‌سپارد. یکی از محدودیت مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها گله‌مند است و دیگری از دخالت انسان‌های ناقص در اموری که فقط باید با فرامین آسمانی اجرا شوند.

۸. رهبری، بخش مهم هر جریان سیاسی است، ولی موفقیت و شکست هر جریانی لزوماً وابسته به وجود یا عدم وجود رهبری نیست. یکی از مشکلات اصلاح‌طلبان حکومتی این بود که نه تنها رهبری واحدی برای تصمیم‌گیری، ایجاد روابط عمومی، الگوسازی و سمبل‌آفرینی نداشتند، بلکه مصر بودند این رهبری را به شخصی منتقل کنند که خودش در رأس اجرایی نظامی بود که آن‌ها قصد تحولش را داشتند! اگرچه آقای خاتمی بارها گفته بود که نمی‌تواند رهبر اصلاحات باشد و ناقدان نیز بارها به این تضاد اصلاح‌طلبی حکومتی اشاره کرده بودند که رئیس جمهور کشور، خود رهبر مخالفان دولت است! مشکل اصلاح‌طلبان این بود که رهبری خود را به کسی وامی گذاشتند که نمی‌خواست رهبری این کار را به عهده بگیرد و در موارد مختلف از همکاری و ارتباط نزدیک با بعضی از اصلاح‌طلبان پرهیز داشت، چه براساس ملاحظات شخصی و چه بر اساس ملاحظات سیاسی...

*جامعه‌شناس ایرانی مقیم آمریکا

پانویس:

۱. Revolution, Boulder, Westview Press, ۱۹۹۳.
 ۲. Social Transformation in Iran from ۱۹۵۱ to the Foran, John: Fragile Resistance to Islamic Republic, Westview Press, ۱۹۹۴.
 ۳. of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy Milani, Mohsen: The Making

۳. در سال ۱۹۹۶ میلادی، فقیرترین ده درصد جمعیت ایران، فقط ۴.۱ درصد از درآمد ملی را کسب می‌کردند. در حالی که ثروتمندترین ده درصد جمعیت، ۳۹.۸ درصد درآمد کشور را صاحب بودند. این آمار از نوشته احمد سیف در نشریه گزارش نوامبر ۱۹۹۸ برگرفته شده. منبع اصلی آمار رسمی نقل شده، مجله تحقیق مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۸ می‌باشد.

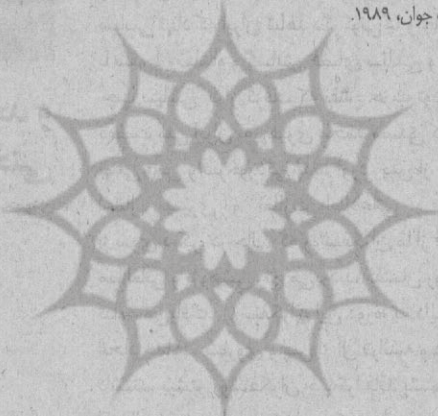
۴. بانک اطلاعاتی سازمان‌های غیردولتی و تشکل‌های مردمی ایران، به کوشش انجمن تنظیم خانواده جمهوری اسلامی ایران با همکاری مؤسسه انتشارات سلمان، تهران، ۱۳۷۹.

۵. نگاه نو، شماره ۴۹، مرداد ۱۳۸۰.

۶. همشهری، ۸/۱۶/۸.

۷. نوروز، ۸/۴/۱۲.

۸. ن. ک. به: نقدی بر کارگزاران رسمی اصلاحات، ماهنامه آفتاب، شماره ۱۷، پانزدهم شهریور ۱۳۸۱؛ نیز ن. ک. به: مهدی، علی‌اکبر: فرهنگ ایرانی، جامعه ملنی و دغدغه دموکراسی، بی‌جا، انتشارات جوان، ۱۹۸۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی